

## اسرار امانت

لیلا امینی لاری \*

است از غوغای درون و لذات دل. لطافت و جمال  
عشق و شور و سرمستی و رفعت اندیشه عاشقان حق  
در کلامشان آشکار می‌شود.

نغمه این مسیحا دمان نغماتی الهی است که  
ملک دلها را تسخیر می‌کند؛ رمز دل‌نشینی سخن  
محبان حق و محبوبان دوست در این است که مهر  
تأیید و قبول حق را بر جبین دارد و بازتابی از آئینه  
دل ایشان است که جمال حق بر آن مصور شده  
است:

دل‌نشین شد سخنم تا تو قبولش کردی

آری آری سخن عشق نشانی دارد

(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۶۹)

متوجه کردن انسانها به ارزش وجودی خویش و  
توجه به کرامت و بزرگی انسان، زمینه‌هایی محوری و  
اصلی است که اهل معرفت به آن پرداخته‌اند.

\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز شیراز.

چکیده: در دیدگاه عرفا واژگان قرآنی شامل معانی  
متعددی است. از جمله این واژگان، واژه «امانت» در آیه  
۷۲ سوره احزاب است. اهل معرفت به معانی و مفاهیم  
نهفته در «امانت الهی»، که تنها انسان آن را پذیرفت،  
توجه کرده‌اند و به معارف و حقایقی که به دیده کشف و  
شهود می‌توان دید و به گوش حق نبوش می‌توان شنید  
دست یافته‌اند، امانتی که مقام و کرامت انسان را بی‌هیچ  
تردید آشکار می‌کند.

کلیدواژه: عرفان اسلامی، امانت، انسان، کرامت انسان،  
حقایق قرآنی.

### مقدمه

سخنان بلند و ارزشمند اهل معرفت و شهود، چه از  
جهت کمی و چه از جهت کیفی، قابل ملاحظه و  
شگفت‌انگیزند. ایشان از ژرفای بحر بی‌پایان حکمت  
و معرفت، برای مشتاقان و طالبان، درر سخنان بلیغ و  
حکیمانه به ارمغان می‌آورند، سخنانی شورآفرین و  
روح‌افزا که آینه‌دار حال و مقام ایشان و حکایتی

در ادب عرفانی برای اثبات مقام والای انسان در بسیاری موارد به آیات کلام الهی استناد شده است؛ به عنوان مثال، نجم‌الدین رازی، با استناد به آیات قرآن، در زیباترین عبارات و شیواترین کلام، استعداد مرتبه انسانیت و مقام و کرامت انسان - اشرف مخلوقات - را به تصویر کشیده است: «اعلیٰ علیین آفرینش، روح انسان است... بنگر تا از خصوصیت «خمرت طینه آدم بیدی» در مدت «اربعین صباحاً»، ... آب و گل آدم صدف کدام گوهر شود؟ ... پس از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل دل کرد... و حکمت با ملائکه می‌گفت: شما در گل منگرید، در دل نگرید پس روح پاک را ... بر مرکب خاص «و نفخت فیہ» سوار کردند... و با خلعتِ اضافت یاء «من روحی» بر جملگی ممالک روحانی و جسمانی عبور دادند...» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۸۶-۶۶).

یکی از آیاتی که مقام و ارزش والای انسان را بازگو می‌کند آیه ۷۲ سوره احزاب، «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فاین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً» است. این آیه همواره مورد نظر عرفا و اهل دل بوده است و تأویلات زیبا و عمیقی از مفهوم امانتی که تنها انسان آن را پذیرفت و به دوش کشید در آثار منظوم و منثور عرفانی به چشم می‌خورد. اهل معرفت با دید دل به این آیه نگریسته‌اند و درک معنوی خویش را از امانت الهی انسان به تصویر کشیده‌اند.

در مباحثی که مطرح خواهد شد سعی می‌شود مفاهیم مختلفی، که از «امانت حق» در آثار عرفا بیان شده است، ارائه گردد و در حد امکان تحلیل و بررسی شود.

### خلافت و مظهریت حق

شیخ روزبهان با اشاره به آیه ۷۲ سوره احزاب، «امانت» را «مظهریت حق» می‌داند: «عقل قدسی در

انسان، از لحاظ صورت و معنا، کاملترین و شگفت‌ترین آفریده حق است و تجلی‌گاه استعدادهای الهی. «انسان» یا «انسان کامل» را «کون جامع» گفته‌اند؛ زیرا مظهر جمیع اسماء و صفات است و با همه چیز در مظاهر انس می‌گیرد: «و ذلک لجامعیه و مجموعیه الاسماء و الصفات کلها» (آملی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۵۷).

«جمیع اسماء و مظاهر روحانی و جسمانی در وی دیده شد و از این سبب است که با همه چیز در مظاهر انس می‌گیرد» (پارسا، ۱۳۶۶: ۲۸).

انسان کامل، انسان العین و عین الله معنوی است؛ یعنی نسبت کون جامع با حق مانند نسبت مردمک چشم است با چشم و حضرت حق به واسطه انسان کامل، عالمیان را به نظر مرحمت می‌نگرد (شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۸).

تو راست با همه انسی از آن که تو همه‌ای

از این سبب تو مسما به اسم انسانی

(لاهیجی، ۱۳۵۷: ۲۴۳)

سید حیدر آملی در جامع الاسرار، ارزش وجودی انسان را در عباراتی این گونه بیان می‌کند: آدم حقیقی و انسان کبیر به صورت حق مخلوق است که: «خلق الله آدم علی صورته» و از حیث صورت مظهر اسم الرحمن و از حیث معنی مظهر اسم الله است و متعلم اول و معلم ثانی است (آملی، ۱۳۶۸: ۵۳۹-۵۳۸).

در قرآن نیز مباحث عمیق انسان‌شناسی مطرح شده و با دقت در این مباحث می‌توان به ارزش وجودی انسان پی برد. خداوند علم تمامی اسماء را به آدم آموخت: «و علم آدم الاسماء کلها...» (بقره، ۳۱) و ملائک را در پیشگاه آدم به سجده واداشت: «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر...» (بقره، ۳۴) و او را خلیفه خویش کرد: «انی جاعل فی الارض خلیفه» (بقره، ۳۰).

این تعبیر از «امانت» اشاره است به «آینگی دل» انسان.

مطابق حدیث «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف» (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۱۲۰)، ذات حق، آیینۀ دل انسان کامل را قابلیت پذیرش و اظهار امانت خلیفۀ الهی خویش ارزانی داشت و انسان، آیینۀ ظهور تجلیات حق شد. مناسب این مقام، حکایت آن پادشاه صاحب جمال است که:

گر کسی دیدی جمالش آشکار  
جان بدادی و بمردی زارزار...  
آینه فرمود حالی پادشاه  
کانسدر آینه توان کردن نگاه  
روی را از آینه می تافتی  
هر کس از رویش نشانی یافتی  
گر تو می داری جمال یار دوست  
دل بدان کائینۀ دیدار اوست

(عطار، ۱۳۷۴: ۶۳-۶۲)

در تمهیدات عین القضاة آمده: «قلب المؤمن كالمرآة اذا نظر فيها تجلی ربه» (عین القضاة، ۱۳۷۷: ۲۶۰).  
دل آینه تمام نمای اسماء و صفات الهی و مظهر جمیع شئون حق است:

مقصود وجود اتس و جان آینه است  
منظور نظر در دو جهان آینه است  
دل آینه جمال شاهنشاهی است  
وین هردو جهان غلاف آن آینه است

(نجم الدین رازی، ۱۳۷۴: ۳)

و مراد از این دل، دل کمال یافته است:

آن دلی کر آسمانها برتر است  
آن دل ابدال یا پیغمبر است  
تو همی گویی مرا دل نیز هست  
دل فراز عرش باشد نی به پست

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۲۸)

روح قدسی آیینۀ قدم آمد؛ زیرا که آن عقل از وجود حق پیرایه داشت؛ از آن در حجاب نشد. نور قدم در آن آینه بی اسباب پدید آمد. عقل را سلب صفت پوشید؛ امانت آدم آن بود؛ زیرا که جان را جان جان بود؛ تا در جوهر عقل بی زحمت ارواح آن لطیفه مانده بود، از رتبت اصلی جز یک درجه تغیر نیافت حسن اصلی؛ زیرا که نور قدم در حدث متجلی بود» (بقلی شیرازی، ۱۳۴۹: ۴۲).

سیدحیدر آملی نیز امانت را در آیه مذکور، به اتفاق محققان، «خلافت الهی» می داند؛ خلافتی که تنها انسان قابلیت و استعداد پذیرش و حمل آن را دارد: «المقصود من الامانة المعروضة على السموات والارض والمحمولة على الانسان... باتفاق المحققين هي الخلافة الالهية التي ما حملها الا الانسان لعدم قابليتهم و قلة استعدادهم...» (آملی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۶).

در نص النصوص نیز این «امانت»، «خلافت» است؛ خلافتی که جز انسان کسی مستحق قبول آن نیست: «انا عرضنا الامانة... لان الامانة هي الخلافة من غير خلاف عند المحققين و لم يكن مستحقا لها الا الانسان...» (آملی، ۱۳۶۷: ۴۹).

در مشارق الدراری آمده: «آن امانتی که بر همه عوالم علوی و سفلی ... به حکم «انا عرضنا الامانة...» عرضه کردند... صورت جمعیت و کمال مضاهات (همانندی، مشابهت) حضرت الهیت بود...» (فرغانی، ۱۳۵۷: ۶۴۳) و به بیانی دیگر: «مظهریت کمال جمعیت و پیدایی و حقیقت جمعیت ذات و کمال ظهور» (همان: ۴۱)؛ «پس چون تجلی اول... متوجه کمال ظهور و اظهار بود... پس آیینۀ آن تجلی اول بکلّیته جز آن مزاج انسانی که صورت اعتدال حقیقی است، نتوانست بود» (همان جا).

در رسالۀ حق الیقین نیز اشاره شده که «امانت» در آیه مذکور «حقیقت ظهور وجود» است: «یک وجه او [آدم] ظلمانی و عدمی بود؛ انعکاس از او آید و حامل حقیقت ظهور وجود جز او نشاید و حملها انسان انه کان ظلوما جهولا» (شبستری، ۱۳۶۳: ۲۰).

چنین دلی خلاصه نفس انسانی و محیط خطه وجود است و نظرگاه حق و جام جهان نما:

جام گیتی نامست این دل ما

خلسوت کبریاست این دل ما

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۶۲: ۴۳)

### سرالله

در مصنفات علاءالدوله سمنانی آمده: «... سری از اسرار الوهیت در او [انسان] ودیعت نهاد؛ ملائکه مقرب را به سجودش امر کرد بدین سر؛ بار امانت این سر بود که فرمود: و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا» (علاءالدوله سمنانی، ۱۳۶۹: ۲)

این تعبیر از «امانت» اشاره است به وجود ولی و مقام خلافت و ولایت اولیاء الله؛ چرا که وجود انسان کامل و ولایتش سرالاسرار و سر اکبر است (راز شیرازی، ۱۳۲۳، ج ۲: ۱۵۸-۱۵۷؛ آملی، ۱۳۶۸: ۲۹۶).

ابوعبدالله (ع) می‌فرماید: «ان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سرالمستسر و سر مقنع بالسر» (راز شیرازی، ۱۳۲۳: ۳۶).

امانت ولایت، در دل انبیاء، اولیا و عارفان حق تعبیه است. جریری می‌گوید: «افضل الامانات الاسرار فلا تظهرها و لا تکشفها الا لاهلها» (سلمی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۵۰)، یعنی: فاضلترین امانتها اسرار است و این اسرار آشکار و کشف نمی‌شود جز برای اهلش؛ و روزیها نیز اشاره کرده است که اهل امانت عارفان و عالمان به اسرار حقند: «اهل الامانه هم العارفون بالله و العالمون باسرا» (بقلی شیرازی، ۱۳۱۵، ج ۱: ۱۴۷).

### عشق؛ محبت

در تمهیدات عین القضاة با اشاره به آیه ۷۲ سوره احزاب، «امانت» عشق است؛ «عشق حق»: «گناه مصطفی دانی که چه آمد؟ عشق خدا آمد با او؛ یعنی عاشق شدن خدا پیغامبر را گناه او آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر... (فتح، ۲)، این سخن را نشان شده است؛

جهانی باید تا ذره‌ای از این ذنب و گناه او را نصیبی دهند که عبارت از آن امانت آمد و بر آدم و آدم‌صفتان بخش کردند و با این همه جز این چه گفتند که ظلوما جهولا» (عین القضاة، ۱۳۷۷: ۲۲۹).

آنچه به ذهن متبادر می‌شود و اغلب اشارات نیز مؤید همین استنباط است این است که: حق معشوق است و انسان عاشق. ولی صورت دیگر قضیه نیز صادق است زیرا: «ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود» (حافظ، ۱۳۷۴: ۲۸۰). حق تعالی می‌فرماید: «یحبههم و یحبونه» (مائده، ۵۴).

### درواقع:

هرکه عاشق دیدش معشوق دان

کو به نسبت هست هم این و هم آن

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۰۶)

عطار نیز «امانت» را در آیه مذکور امانت «عشق» می‌داند:

و آنجا که عرضه داده عشقت امانت خود

هم کوه پست گشته هم چرخ در رمیده

(عطار، ۱۳۷۵: ۵۹۸)

عاشقی نه دل نه دین می‌بایدش

من چنینم چون چنین می‌بایدش

آن امانت کان دو عالم بر ننافت

هست، صد عالم امین می‌بایدش

(همان: ۳۵۳)

شیخ نجم‌الدین رازی نیز «امانت» را «فیض عشق» می‌داند: «هرچند انسان مطلق را استعداد قبول فیض عشق که شرر نار نور الهی است داده‌اند که «و حملها الانسان»، اما توفیق تربیت شجره زیتونه نفس انسانی به هرکس نمی‌دهند» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۱: ۷۹).

همچنین بیان می‌کند که: «گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعیبه کرده بودند و بر ملک و ملکوت عرضه داشته؛ هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن

عشق از سر کوی خود سفر کرد  
بر مرتبه‌ها همه گذر کرد  
می‌جست نشان صورت خود  
چون در دل تنگ ما نظر کرد  
وا یافت امانت خود آنجا  
آنکه چو نظر به بام و در کرد...

(عراقی، ۱۳۷۴: ۲۶۷)

و مسکین ابن آدم که از «ظلومی و جهولی» باری  
که اهل دو جهان از او بگریختند او در آن آویخت و  
محنت جاودانی اختیار کرد:

عشق است که لذت جوانی ببرد  
عشق است که عیش جاودانی ببرد  
عشق ارچه که آب‌زندگانی دل است  
لیکن ز دل آب زندگانی ببرد

(نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۴۵)

عشق مختص انسان است و تنها طلسم وجود  
انسان و ولایت دو رنگ او که آمیزه‌ای از هر دو عالم  
روحانی و جسمانی است استعداد و قابلیت پذیرش  
بار امانت عشق را دارد؛ چرا که این امانت را جز به قوت  
ظلومی و جهولی نمی‌توان به سرمنزل رساند و ظلومی و  
جهولی از لوازم حال انسان است: «انه کان ظلوما جهولا»  
(احزاب، ۷۲) و سرّ تکریم انسان دارا بودن قوت صفات  
جسمانی و نور و صفای روحانی است: «از صفت آتشی  
همه ظلم خیزد و از صفت خاکی همه جهل» (همان: ۴۰)؛ از  
ازدواج روح با عناصر، نفس پدید آمد و از نفس، هوا و  
غضب و «هوا جهول بود و غضب، ظلوم» (همان: ۱۸۴).

نفس در پاسخ خطاب ارجعی، عاشقانه «چون  
پروانه دیوانه، به دو پر ظلومی و جهولی هوا و غضب،  
خود را بر شمع جلال احدیت زد و به ترک وجود  
مجازی گفت» (همان: ۱۸۵).

و ظلوم جهول نفی‌کننده ماسوی الله است و

گوهر نیافته؛ خزانگی آن را دل آدم لایق بود که به آفتاب نظر  
پرورده بود» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۷۴).

در «انسان کامل»، نیز «امانت»، «عشق» است: «آن  
امانت که بر جمله موجودات عرض کردند جمله ابا کردند و  
قبول نکردند و آدمی قبول کرد، آن امانت عشق است» (نسفی،  
۱۳۶۲: ۲۹۹). حافظ نیز می‌گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید  
قرعه فال به نام من دیوانه زدند

(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۴۸)

عاشقان زمره ارباب امانت باشند  
لاجرم چشم‌گه‌ریار همان است که بود

(همان: ۲۸۹)

اما چرا امانت عشق را تنها آدمی پذیرفت و  
همگان از قبول آن سر باز زدند؟ زیرا عشق و محبت  
با بلا و محنت همراه است و «عاشق کشتن رسم این  
درگاه است» (خواجeh عبدالله انصاری، ۱۳۷۷: ۳۵۶)؛ شیخ  
اشراق می‌گوید: «عشق اگر چه جان را به عالم بقا می‌رساند  
تن را به عالم فنا باز آرد زیرا که در عالم کون و فساد هیچ  
چیز نیست که طاقت بار عشق تواند داشت» (سهروردی،  
۱۳۷۳، ج ۳: ۲۸۹).

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا  
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت

(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۳۰)

و: کوه اندوه و بار محنت تو  
چون کشد دل که بحر و بر نکشد

(عطّار، ۱۳۷۵: ۲۱۶)

درواقع، جز دل انسان، کسی توانایی تحمل این امانت  
را ندارد:

جلوه‌ای کرد رخت دیدم ملک عشق نداشت  
عیس آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۰۶)

عاشق راستین؛ نفی ماسوی‌الله یعنی تصفیة و تجلیة قلب از غیر حق و این امر منتهی می‌شود به توحید حقیقی و عشق است که هرچه جز معشوق را می‌سوزاند و جز اندیشه معشوق چیزی برجای نمی‌گذارد:

عشق آن‌شعله‌است کوچون‌برفروخت  
آنچه جز معشوق باقی جمله سوخت

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۳۹)

کرد فضل عشق انسان را فضول  
زین فزون‌جویی ظلوم است و جهول

(همان، ج ۲: ۲۶۷)

عشق عاشق سرمست را در گرداب مخاطرات  
غوطه‌ور می‌سازد؛ عاشق:

عاقبت‌اندیش نبود یک زمان  
درکشد خوش‌خوش برآتش‌صدجهان  
لحظه‌ای نه کافری داند نه دین  
ذره‌ای نه شک شناسد نه یقین  
عشق اینجا آتش است و عقل دود  
عشق کامد در گریزد عقل زود

(عطار، ۱۳۷۴: ۱۸۷-۱۸۶)

و این کمال: که ترک وجود و ماسوی‌الله و اسقاط اضافات است، جز به ظلومی و جهولی نفس حاصل نمی‌شود:

ظالم‌است او بر خود و بر جان خود  
ظلم بین کز عدلها گو می‌برد  
جهل او مر علمها را اوستاد  
ظلم او مر عدلها را شد رشاد

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۶۸)

## معرفت

شیخ روزبهان «امانت» را در آیه ۷۲ سوره احزاب

«معرفت» می‌داند: «امنا و وصف قبولهم امانته الازلیه و هی المعرفه القائمه بالازلیه التي عرضها علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها...» (بقلی شیرازی، ۱۳۱۵، ج ۱: ۱۶۹).  
در شرح شطحیات نیز «امانت»، امانت «معرفت» است: «ششقه عشق در دهان جان دارم؛ از آن بر کون و مکان رخت صولت امانت معرفت دارم» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۲۷۴).

در مقالات شمس آمده: «انا عرضنا الامانه علی السموات یعنی معرفه‌الله و این معرفت بر درجات است» (شمس تیریزی، ۱۳۷۷: ۱۲۵).

شیخ نجم‌الدین رازی نیز امانت الهی را معرفت می‌داند: «مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی ... تا بار امانت [امانت معرفت] مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود چنانکه فرمود: «انسا عرضنا الامانه علی السموات و الارض...» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۴۱)؛ «... و حکمت در آنکه قالب انسان از اسفل سافلین باشد و روحش از اعلی علیین آن است که چون انسان بار امانت معرفت خواهد کشیدن می‌باید که قوت هر دو عالم به کمال او را باشد» (همان: ۶۶)؛ «مقصود از وجود انسان معرفت بود و آنچه حق تعالی آن را امانت خواند معرفت است و قابل تحمل بار امانت، انسان آمد و معرفت در دین تعبیه است» (همان: ۱۴۵).

در مصنفات علاء‌الدوله سمنانی نیز چنین آمده: «صورت ترکیب اسم که کلمه کامله است در ترکیب بنیت انسانی به کمال رسید؛ لاجرم او قابل اسم و قابل تجلی مسمی شد و حامل بار امانت معرفت ذات و صفات حق گشت» (علاء‌الدوله سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۶۰).

مقصود از وجود انسان، معرفت بود؛ خداوند می‌فرماید: «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (ذاریات، ۵۶) ای ليعرفون (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۱۱۱).

در حدیث قدسی «كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۱۲۰)، نیز مقصود از خلقت خلق، «معرفت حق» است. مولانا

می‌گوید:

گنج مخفی بد ز پری چاک کرد  
خاک را تابانتر از افلاک کرد  
گنج مخفی بد ز پری جوش کرد  
خاک را سلطان اطلس پوش کرد

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۷۷)

به عقیده نجم‌الدین رازی اولین ملامتی حضرت  
حق است - و به عبارتی آدم - حق به سبب خلقت  
آدم، ملامت می‌شود که «اتجعل فیها من یفسد فیها و  
یسفک الدماء» (بقره، ۳۰). (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۸۱) و  
ملامت ملازم عشق است:

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گرم  
والله ما رأینا حبا بلاملامه

(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۷۹)

و تنها انسان (دل انسان) شایسته تحمل بار  
امانت معرفت است؛ زیرا دل آینه تمام‌نمای اسماء و  
صفات حق است و مظهر و مظهر او (نجم‌الدین رازی،  
۱۳۷۴: ۲-۳ و ۱۴۷-۱۴۶).

و بنای عشق‌بازی بر ملامت نهاده شده است:  
عشق آن خوشتر که با ملامت باشد  
آن زهد بود که با سلامت باشد

(نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۸۱)

### ملامت

شیخ روزبهان، در تفسیر عرائس البیان، «امانت»  
مذکور در آیه ۷۲ سوره احزاب را «ملامت» می‌داند:  
«الا ترى الی ما فعل آدم صغیه (ع) اصطفا... ثم عرض الملامه  
فحمله بقوله: "فایین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها  
الانسان" (بقلی شیرازی، ۱۳۱۵، ج ۱: ۴۳۴).

این تعبیر از «امانت» اشاره دارد به آیه ۵۴ سوره مائده:  
«ولا یخافون لومه لائم»: ایشان از ملامت هیچ ملامتگری باکی  
ندارند. بنابراین تعبیر تنها انسان بار ملامت را بر دوش  
می‌کشد و سختی و دشواری آن را می‌پذیرد.

ملامت را با نفی خودپسندی و خودبینی ملازم  
می‌دانند؛ در کشف‌المحجوب آمده: «آن که پسندیده حق  
بود، خلق وی را نپسندند و آن که گزیده تن خود بود حق وی  
را نگزینند» (هجویری غزنوی، ۱۳۷۵: ۷۰).

حافظ می‌گوید:

تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی  
یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۹۰)

به می پرستی از آن نقش خود زدم برآب  
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

(همان: ۵۳۵)

### نفحات حق

مولانا با اشاره به آیه ۷۲ سوره احزاب، «امانت» را  
«نفحة الهی» می‌داند:

گفت پیغمبر که نفحتهای حق  
اندر این ایام می‌آرد سبق  
جان آتش یافت زو آتش کشی  
جان مرده یافت در خود جنبی  
گر در افتد در زمین و آسمان  
زهره‌هاشان آب گردد در زمان  
خود ز بیسم این دم بی‌متها  
بلاز خوان فایین ان یحملنها  
ورنه خود اشفقن منها چون بدی  
گره از بیمش دل که خون شدی

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۱۹)

این تعبیر از امانت، ناظر است بر حدیث: «ان  
لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها» (فروزانفر،  
۱۳۷۶: ۹۱)؛ در حقیقت مولانا این نفحات یا الطاف و  
فیض بی‌متهای حق را امانتی می‌داند که تنها انسان  
قابلیت و استعداد پذیرش آن را داشته است.

تعبیر مولانا علاوه بر اشاره به عظمت نفحة

ربانی، عظمت مقام انسان حامل این نفعه را نیز بیان می‌کند.

### توحید حقیقی بر سبیل تفرید

ابن عطا «امانت» را در آیه ۷۲ سوره احزاب، توحید حقیقی بر سبیل تفرید دانسته است: «قال ابن عطا: [انا عرضنا الامانه...] الامانه هی تحقیق التوحید علی سبیل التفرید» (سلمی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۵۱) و (بقلی شیرازی، ۱۳۱۵، ج ۲: ۱۶۱).

بنابراین تعبیر «انسان حامل بار امانت» موحد حقیقی است.

### طاعت و دین؛ تکالیف شرع

در کشف‌الاسرار، امانت الهی که تنها انسان آن را پذیرفت، طاعت و دین عنوان شده است: «طاعت و دین که رب‌العالمین آن را امانت خواند؛ گفت: انا عرضنا الامانه» (میدی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۶۰).

در مرصاد‌العباد آمده: «اما تحمل بدان معنی است که در کشیدن بار امانت تکالیف شرع که اهل آسمان و زمین از تحمل آن عاجز آمدند که: انا عرضنا الامانه علی السموات والارض... تجلد و تصیر و تحمل نماید» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۴۶۹).

### عبودیت

احمد غزالی با اشاره به آیه ۷۲ سوره احزاب، «امانت» را، «عبودیت» می‌داند. به عقیده وی عبودیت ظاهری همان قیام و تکبیر و رکوع و سجود است؛ ولی عبودیت حقیقی، باطن این اعمال است. خداوند به بنده‌ای عبد خطاب می‌کند که به سر عبودیت رسیده باشد: «پس هر که را بر عبودیت خود به صورت نظری افتاد جز قیامی و تکبیری و رکوعی و سجودی چیزی دیگر ندید؛ باز آنها را که دیده بر عین افتاد، سر تکبیر، ترک دو عالم دیدند و سر قیام، حضور بر دوام و ... یا

عبادی در حق این بندگان درست آید که بدین سیرت آراسته آمدند تا این کلمه را سماع کردند که حق خبر کرد مر بندگان خود را که: نیافریدم آدمی و پری را مگر برای پرستش خود؛ ایشان سر این را به معرفت حق بدیدند که از این پرستش قیام ابدی خواهد اما در متابعت آن معانی که در ما مرکب کرده است به روز میثاق که پیش رو ما بود و بلی جواب گفت مر حق را، آن بلی گفتنش قبول کردند؛ این امانت بود که بر کوهها و آسمانها و زمین عرضه کردند؛ تحمل نتوانستند کردن آن معانی را...» (غزالی، ۱۳۵۸: ۱۷۷).

امانت عبودیت با اقرار به لفظ بلی و شهادت بر ربوبیت حق در عالم ذر، امانتی است مختص انسان؛

در واقع این امانت، عبودیت حقیقی است:

ما در این دهلیز قاضی قضا  
بهر دعوی الستیم و بلی  
که بلی گفتیم و آن را ز امتحان  
فعل و قول ما شهوداست و بیان  
خواه درصد سال‌خواهی یک‌زمان  
این امانت واگزار و وارهان

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳)

### مجاهده

مولانا در مجالس، با اشاره به آیه ۷۲ سوره احزاب: «انا عرضنا الامانه علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا»، «امانت» را، «مجاهده» می‌داند: «از خطر هیبت بیابان بی‌زنهار مجاهده آسمان بلرزد و بترسید و کوهها فریاد کردند که ربنا این امانت بر نتابیم؛ زمین گفت: من خاک آن رهروانم اما طاقت آن ندارم؛ جان آدمی که قطره است میان به خدمت بریست که:

تو مرا دل ده و دلیری بین

رویه خویش خوان و شیری بین»

(مولوی، ۱۳۷۹: ۷)

گر نباشد عقل، عقل رهبری  
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۵۰۷)

تا چه عالمهاست در سودای عقل  
تا چه با پهناست این دریای عقل  
(همان، ج ۱: ۶۹)

و مراد از این عقل، که اعلا درجه‌اش مختص اولیاءالله است، عقلی است که احاطه دارد به حقایق امور.

#### منی

در معارف بهاء ولد، با اشاره به آیه ۷۲ سوره احزاب: «انا عرضنا الامانه على السموات والارض...» آمده: «این منی بود که آسمان بر نداشت و زمین بر نداشت» (بهاء‌الدین ولد، ۱۳۵۲، ج ۲: ۱۶۳).

عاشق در مقام تجرید، تفرید و فقر، خلعت هستی و منی را که نزدش امانت است به محبوب حقیقی باز می‌گرداند و از سر وجود مجازی برمی‌خیزد.

#### نتیجه

ادب عرفانی سرشار است از حقایق لطیف قرآنی؛ آثار منظوم و منثور عرفانی چنان با حقایق قرآنی آمیخته شده‌اند که برای درک این آثار - چه از لحاظ معانی و چه از جهت تعبیرات - باید با دقایق کلام الهی آشنا بود.

در حقیقت، در بسیاری از موارد می‌توان، با دقیق شدن در ادبیات عرفانی، حقایق ظریف قرآن را ادراک کرد.

در بینش عرفانی، تدبیر و تفکر در قرآن، به مفهوم توجه به ظاهر، تعمق در حقایق، اسرار، روح و جوهر آیات الهی و تحقق یافتن آن معانی و لطایف روحانی در دل و جان است و زبان چند بعدی قرآن که

این تعبیر از امانت، اشاره دارد به عظمت و هیبت «مجاهده»:

از هر طرف که رفتم جز وحشتم‌نیفزود  
ز نهار از این بیابان و این راه بی‌نهایت  
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۳۱)

زیرا مجاهده با نفس که «اعدی عدو» انسان است و مخالفت با هواهای نفسانی امری صعب و دشوار است.

#### ام‌الکتاب

علاءالدوله سمنانی، «امانت» را، امانت «ام‌الکتاب» می‌داند. به عقیده وی این امانت در دل به ودیعه گذاشته شده است. امانت ام‌الکتاب اسرار عالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت است: «تو [یعنی دل] نمی‌دانی که امانت ام‌الکتاب در تو ودیعت است؟! نخوانده‌ای: انا عرضنا الامانه على السموات والارض...! در وقت تخمیر طینت تو اسرار عالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت به خودی خود در تو ودیعت نهاد... باز پس رویم؛ در خود سیر کن تا به ام‌الکتاب رسی... دل ... گفت: دستوری ده تا به ام‌الکتاب که سر حد عالم بقاست سیری کنم... عالم جبروت - که مفاتیح الغیب و ام‌الکتاب و ید و قبضه و مقعد صدق عبارت از آن عالم است ...» (علاءالدوله سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۴۷-۱۳۸).

#### عقل

به عقیده عزیز نسفی، «عقل» امانتی است مختص انسان. امانتی که همه موجودات از پذیرش آن سر باز زده‌اند: «آن امانت که بر جمله موجودات عرض کردند و جمله ابا کردند و قبول نکردند و آدمی قبول کرد و به آن به کمال رسید، آن امانت عقل است» (نسفی، ۱۳۶۲: ۲۵۲). مقصود، عقل ممدوح و قوه قدسی ادراک است و عقل کلی:

عقل باشد مرد را بسال و پیری

## منابع

- قرآن مجید، ترجمه محمد مهدی فولادوند، دارالقرآن الکریم، تهران؛
- آقا محمد هاشم شیرازی (۱۳۳۰)، ولایت نامه (رساله الولایه)، چاپ سنگی.
- آملی، سیدحیدر (۱۳۶۷)، المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح نصوص الحکم لمحمی الدین ابن العربی، با تصحیحات و دو مقدمه هنری کرین و پروفیسور دوسرین و عثمان اسماعیل یحیی، توس، تهران؛
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸)، جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیحات و دو مقدمه هنری کرین و عثمان اسماعیل، انجمن ایرانشناسی فرانسه و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، تحقیق و تعلیق محسن الموسوی التبریزی، مؤسسه الطباعة و النشر وزارت الثقافة و الارشاد الاسلامی، تهران؛
- بقلمی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۰)، شرح شطحیات، تصحیح و مقدمه هنری کرین، انجمن ایرانشناسی فرانسه، تهران؛
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۹)، عبر العاشقین، به سعی جواد نوربخش، خانقاه نعمت الهی، تهران؛
- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۵)، عرائس البیان فی حقائق القرآن، لکهنو؛
- بهاء الدین ولد، محمد بن حسین خطیبی (۱۲۵۲)، معارف، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، طهرری، تهران؛
- پارسا، محمد (۱۳۶۶)، شرح نصوص الحکم، تصحیح جلیل مسگرزاد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران؛
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۴)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، صفی علیشاه، تهران؛
- خواجه عبدالله انصاری (۱۳۷۷)، مجموعه رسائل فارسی، تصحیح محمد سرور مولایی، توس، تهران؛
- راز شیرازی، آقا میرزا ابوالقاسم ذهبی حسینی (۱۳۲۳)، آیات الولایه، دارالطباعه میرزا علی اصغر، تبریز؛
- سلمی، ابی عبدالرحمن محمد (۱۴۲۱)، حقائق التفسیر، تحقیق سید عمران، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان؛
- سهروردی (شیخ اشراق)، شهاب الدین یحیی (۱۳۷۳)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح و تحشیه سید حسین نصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛

ظاهرش تنزیل است و باطنش تأویل و آیات الهی که سرشار است از معانی و اسرار، انگیزه‌ای است برای غوطه‌ور شدن در دریای بی کران کلام الهی.

قرآن دارای بطنهای مختلفی است و دیدگاههای مختلفی را نیز می‌طلبد. حضرت علی (ع) می‌فرماید: هیچ آیه‌ای از آیات قرآن نیست جز آن که چهار معنی را شامل شود: ظاهر و باطن و حد و مطلع. ظاهر تلاوت است؛ باطن فهم؛ حد عبارت و اشارت و احکام حلال و حرام و مطلع، درک قلبی از آیه (سلمی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۲۳-۲۲).

«خواص هر بار که آیه‌ای را تکرار می‌کنند، معنی‌ای عجیب و سری غریب بر ایشان کشف می‌شود و به هر فهمی نو علمی نو آغاز می‌نهد» (عبدالؤمن اصفهانی، ۱۳۶۴: ۱۷). در واقع یک لفظ در یک آیه می‌تواند دارای وجوه معنایی متعددی شود.

واژه «امانت» در آیه ۷۲ سوره احزاب نیز مصداق این امر بوده و از جمله واژگانی است که در وقت‌های متفاوت برای اهل دل معانی یکسانی القاء کرده و برحسب تنوع الهامی که هرکس دریافت کرده، معانی متفاوتی را به خود گرفته است؛ مانند: خلافت و مظهریت حق؛ سرالله؛ عشق و محبت؛ معرفت؛ ملامت و ... و این امر نتیجه تنوع کشف و شهودات و تجارب روحانی و تجلیات مختلف الفاظ قرآن در آینه دل عارف است.

اما باید توجه داشت که اگرچه این معانی متفاوت‌اند اما در مفهوم کلی آیه، همگی بیان‌کننده ارزش و مقام والای انسان‌اند.

نکته دیگر آن که «امانت» در معنی عشق و محبت از دیگر معانی بسامد بالاتری را به خود اختصاص داده است و عین القضاة، عطار، نجم‌الدین رازی، عزیز نسفی و حافظ، این ودیعه الهی را «عشق» می‌دانند.

فرغانی، سعیدالدین (۱۳۵۷)، *مشارق الدراری* (شرح نائیه ابن فارض)، با مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین آشتیانی، دانشگاه فردوسی، مشهد؛

فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۶)، *احادیث و قصص مثنوی*، ترجمه کامل و تنظیم مجدد، حسین داوری، امیرکبیر، تهران؛

لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۷)، *دیوان اشعار و رسائل اسیری لاهیجی*، به اهتمام برات زنجانی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگ گیل و سلسله دانش ایرانی، تهران؛

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، *مثنوی معنوی*، به اهتمام پورجوادی، امیرکبیر، تهران؛

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۹)، *مکتوبات و مجالس سبعه*، مقدمه جواد سلماسی‌زاده، اقبال، تهران؛

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۶)، *کشف‌الاسرار و عدل‌البرار*، تصحیح علی‌اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران؛

نجم‌الدین رازی، ابوبکر ابن محمد (۱۳۸۱)، *رساله عشق و عقل*، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، علمی و فرهنگی، تهران؛

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، علمی و فرهنگی، تهران؛

نسفی، عزیزالدین (۱۳۶۲)، *الانسان الکامل*، تصحیح و مقدمه فرانسوی ماریژان موله، طهوری، تهران؛

هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۷۵)، *کشف‌المحجوب*، تصحیح و ژورکونفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، طهوری، تهران. ■

شاه نعمت‌الله ولی، نورالدین (۱۳۶۲)، *دیوان*، با مقدمه سعید نفیسی، حواشی از م. درویش، کتابفروشی محمد علمی، تهران؛

\_\_\_\_\_ (۲۵۳۶)، *رساله‌های حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی*، به سعی جواد نوربخش، خانقاه نعمت‌اللهی، تهران؛

شهبازی، محمود (۱۳۶۳)، *حق‌الیقین*، کتابخانه احمدی، شیراز؛

شمس تبریزی (۱۳۷۷)، *مقالات شمس تبریزی*، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، خوارزمی، تهران؛

عبدالمؤمن اصفهانی، ابومنصور (۱۳۶۴)، *ترجمه عوارف المعارف*، به اهتمام قاسم انصاری، علمی و فرهنگی، تهران؛

عراقی، فخرالدین ابراهیم (۱۳۷۴)، *دیوان*، نگاه، تهران؛

عطارتیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۵)، *دیوان*، تصحیح تقی تفضلی، علمی و فرهنگی، تهران؛

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، *منطق‌الطیر*، به اهتمام سیدصادق گوهرین، علمی و فرهنگی، تهران؛

علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد (۱۳۶۹)، *مصنفات فارسی*، به اهتمام نجیب مایل هروی، علمی و فرهنگی، تهران؛

عین القضاة، ابوالمعالی عبدالله بن محمد (۱۳۷۷)، *تمهیدات*، با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، منوچهری، تهران؛

غزالی، احمد (۱۳۵۸)، *مجموعه آثار فارسی احمد غزالی*، به اهتمام احمد مجاهد، دانشگاه تهران، تهران؛